أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

دیروز عرض شد مسئلهٔ مهم در قاعدهٔ حَرَج، میزان و محدودیت مفهوم حرج است و در وهلهٔ اول ما باید ببینیم که این روایات در چه زمینه‌ای دلالت بر رفع حرج می‌کنند.

عرض شد معانیی که برای حرج ذکر کرده بودند، اینها معانیی است که همه در یک زمینه است. معانی متفاوتی هست، به معنای کلفت و مشقّت آمده، به معنای ضیق آمده، به معنای اثم آمده. و در آیات قرآن هم حرج را بعضی ها به معنی اثم گرفته‌اند که همان گناه باشد. بعضی‌ها گفته‌اند در آیات متفاوتی به معنای اثم آمده. وقتی که ما به دقت مراجعه کنیم، البته در خیلی موارد این طور است، یعنی در بسیاری از موارد آن معنای اصلی که همان معنای لغوی است اشتباهاً آن معنای لازمهٔ او یا ملزوم او، آن معنا به جای آن معنای اصلی گذاشته می‌شود ولی در واقع همان معنای اصلی، آن مفهوم برای این لغت است و در اینجا مسئله مسئلهٔ اشتراک لفظی نیست که یک لغت به معانی متفاوته ای آمده باشد.

مثلاً فرض کنید که لَبس داریم، یکی هم لُبس داریم. خب شاید این به ذهن تبادر بشود اولاً که لَبس و لُبس اصلاً دو وضع علی حده و دو معنای متفاوت دارد، یکی به معنای اشتباه است که همان لَبس باشد و دیگری به معنای پوشش است که لُبس باشد:

و لُبس ... عینی اَحبُّ الیَّ من لُبس...

سؤال: ...؟

جواب: نه خیر این لُبس به معنای پوشش است.

ولی ما اگر دقت کنیم می‌بینیم که این لَبس که به معنای اشتباه است، واقعاً اشتباه نیست این لفظ به معنای همان پوشش است منتهی چون یک مسئله اشتباهاً می‌آید یک پوششی واقع می‌شود برای یک حقیقتی که نمی‌گذارد آن حقیقت کما هی‌هی خودش را بنمایاند، از این نظر به این می‌گویند لَبس. اِلتَبَسَ علیه الامر یعنی امر بر او مخفی شد، خطا کرد، در اصابت واقع خطا کرد، در اصابت به امر واقع، راه اشتباه پیمود. آن وقت در

اینجا می‌گویند که مشترک لفظی است. اگر ما دقت کنیم در خیلی از موارد ما این مطلب را مشاهده می‌کنیم.

در اینجا معنای حرج که در روایات و آیات به معنای اثم آمده، اثم نه اینکه همان مشترک لفظی است بین کلفت و بین مشقّت و بین اثم و بین مکان ضیّق، این مشترک لفظی نیست بلکه به همان معنای ضیق است. و اثم را هم ازآن نظر اثم می‌گویند که باعث ضیقی می‌شود در انسان، انسان را در تنگنا قرار می‌دهد، تنگنای دور از واقعیت، تنگنای عذاب وجدان و تنگنای عذاب آخرت، یعنی در همین دنیا و [هم] در[آخرت.] انسان وقتی که گناه می‌کند خودش را پشیمان می‌بیند، نادم احساس می‌کند، خودش را درتنگنا احساس می کند- غیر از اینکه اگر یک امر ثوابی انجام بدهد انشراح صدر پیدا می کند و منبسط می شود، خوشحال می شود- همیشه اظهار ندامت و پشیمانی می‌کند از آن اثمی که مرتکب شده. حالا روایاتی که در این باب هست خب این روایات را ما باید ببینیم که معنای این روایات چیست و در چه محدوده‌ای هست.

در اینجا مرحوم نراقی حرج را با ضیق دو معنا گرفته‌اند، به معنای عموم و خصوص مطلق گرفته‌اند. می‌فرمایند که ضیق اعم است از حرج. ضیق به عمل با مشقت گفته می‌شود. فرض کنید که اگر یک شخصی صد رِطل آب را از یک جا بخواهد به یک جا ببرد، خب این مشقت دارد بر او. می‌گویند هذا ضیقٌ علیه. اما حرج عبارت از تکرار این عمل است. یعنی وقتی که این عمل دائم اضافه بشود، دائم زیاد بشود، فردا مولا به او بگوید این کار را بکن، پس فردا هم به او بگوید این کار را بکن، این را می‌گویند حرج. یا برداشتن صد رطل، اگر این تمام طاقت یک نفر بود این را می‌گویند حرج، ولی نود تا را می‌گویند ضیق. نزدیک به آنچه که طاقتش تمام بشود، این را می‌گویند ضیق.

بنا بر این مطلبی که ایشان می‌فرمایند، اولاً اینکه این معنا با آنچه را که از لغات بدست ما رسیده مخالف است، بلکه به معنای مشقت و کلفت است، غیر عادی و غیر عادتاً. و همین طور مسئلهٔ مهمتر اینکه مواردی که روایات در آن موارد، حرج را نفی کرده‌اند، ما می‌بینیم اصلاً با این معنا نمی‌خواند. در یک مسافرتی که می کنیم و می‌رسیم به جایی که آب نداریم که بخواهیم از این آب استفاده بکنیم، می‌بینیم توی این آب عذره هست و اطفال توی آن ادرار می‌کنند، دابه ؟، الان حرج به معنای امر زائد یا تکرار این مسئله نیست که فرض کنید دائم بخواهد از این آب وضو بگیرد، دائم برود و بیاید، نه، یک دفعه موقع ظهر دارد می‌آید فرض کنید می‌خواهد نمازش را بخواند و برود، یک بار می‌خواهد انجام بدهد. نمی‌خواهد که آن جا اطراق کند، مثلاً از این آب صرف نظر بکند و برود از اماکن بعیده آب بیاورد و دوباره آب بیاورد، نه، آمده آنجا و می‌خواهد نماز بخواند، حضرت می‌فرماید که اگر بخواهی بروی توی دِه و تحصیل آب بکنی این برایت مشقت دارد همان آبی که کنارت است بردار و با آن وضو بگیر و یا علی مدد! کار را تمام کن

سوال: ...؟

جواب: بله؟

سوال: ...؟

جواب: اولاً قطعاً باید این آب، آب کر باشد بخاطر اینکه اگر این آب قلیل باشد طبعاً این منفعل می‌شود گرچه بعضی از روایاتی که در اینجا هست بعضی‌ها آمدند مثل مرحوم صاحب حدائق و اینها، استفادهٔ عدم انفعال ماء قلیل کرده‌اند. فرض کنید که در این روایتی که هست صحیحهٔ فضیل بن یسار است عن ابی عبدالله علیه السلام:

قال فی الرجل جنب تغتسل فینزح من الماء فی‌الاناء فقال لابأس ماجعل علیکم فی الدین من حرج خب بعضی‌ها از اخبارین خصوصاً، اینها آمدند، اخبارین نوعاً قائل بر عدم انفعال ماء قلیل هستند، - این را که می‌دانید؟ - و یکی از ادله‌شان این روایت فضیل است، چنین شخصی که فرض کنید دارد غسل می‌کند و جنب هم هست، این از آن غسالهٔ خودش در آن ظرفی که دارد در آن غسل می کند می‌ریزد، قطعاً هم آن ظرف که کر نیست، آن ظرف قلیل است، پس بواسطهٔ اینکه بدن این شخص جنب معمولاً نجس هست و از بدن این تسری می‌کند به آن آب قلیل پس بنابراین آن آب قلیل منفعل نمی‌شود والا اگر نجس باشد که حضرت نمی‌گوید از آب نجس بیاید وضو بگیرد و یا غسل بکند. این یکی از ادله‌هایشان است که البته این دلیل اینها رد می‌شود به وجوهی:

یکی اینکه از کجا معلوم است که آن آبی که از بدن می‌ریزد از همان موضع نجس می‌ریزد؟ خب این دارد سرش را می‌شوید سرش که دیگر نجس نیست، مگر با کله رفته...؟! خب دارد سرش را فرض کنید می‌شوید که آب می‌ریزد در آن ظرف، یا فرض کنید طرف راستش را دارد می شوید، کلاً آن قسمتی که نجس است شاید از یک وجب تجاوز نکند، حالا نمی دانیم به حسب موارد...! این دلیل نمی‌شود بر اینکه این موضع موضع نجس است. استصحاب طهارت بدنیه، این در این جا مُحَکَّم است و موجب عدم انفعال این ماء خواهد شد. این یک.

ثانیاً: بر فرض هم که نجس شده باشد وقتی عین نجاست روی بدن نیست، این بدن می شود متنجس، این دیگر نجس نیست...

... از مطالبی است که خیلی مهم است و من قصد داشتم راجع به این قضیه یک بحثی داشته باشیم چون از متفرعاتش هست و اتفاقاً روایاتی در این زمینه آمده.

پس بنابراین این هم دلیل نمی‌شود بر اینکه این آب نجس شده باشد و این حرفها. منتهی چون می‌گویند که حکم روی غالب است و غالب هم فرض کنید که این بدن نجس می‌شود و...، روایت دلالت بر عدم انفعال آب قلیل ندارد. این هم یکی.

سوال: درمورد غسل

جواب: بله؟

سوال: درمورد خود غسل مگر بر انسان واجب نیست که قبل از اینکه غسل بکند تطهیر کند؟

جواب: نه ممکن است که

سوال: غسل کفایت می‌کند برای تطهیر؟

جواب: کدام؟

سوال: غسل

جواب: نه، غسل کفایت نمی‌کند

سوال: خب همین روایت ناظر است براینکه غالباً مردم تطهیر کنند بعد غسل کنند و شاید کراهتی که دارد در مورد آب غساله که انسان می‌تواند غسل کند به خاطر مسائل معنوی باشد

جواب: نه اصلاً شما چرا سراغ آن مسائل می‌روید؟ اصلاً نیازی نیست که بگوییم روایت ناظر به آن مسأله هست یا نیست.

اصلاً می‌گوییم دلیل بر اینکه آب از موضع نجس عبور کرده نداریم، استصحاب طهارت بدنیه در موضع کفایت می‌کند، شک داریم آیا این آب از موضع طاهر ریخته در ظرف یا نه؟ خب می‌گوئیم استصحاب این است که بدن در هر نقطه قبلاً طاهر بوده، موقعی که نزع ماء هم شده این طاهر بوده. اضافهٔ برآن، اصلاً شک داریم در اینکه این موردِ بخصوص، اصلاً تمامش فی حد نفسه، یا این تمامش نجس است یا تمامش طاهر است، آب از اینجا سرایت کرده، مورد استصحاب برای اینجا نیست چون موضع، حالت سابقه در اینجا ندارد، ولی در خصوص آن مورد که می‌توانیم استصحاب کنیم، این إناء قبلاً طاهر بوده یا نبوده؟ ما اینجا استصحاب بقای طهارت می‌کنیم، اصلاً نوبت به این مسائل در اینجا نمی‌رسد.

روایت دیگری که خب در اینجا هست و قابل برای استشهاد اینها هست، همین روایتی است که در اینجا، حسنهٔ محمد بن میسر است قال سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن رجل جنب ینتهی الی الماء القلیل فی الطریق و یرید ان یغتسل منه و لیس معه اناء یقرف به و یداه قذرتان این روایت خیلی دلالتش از آن روایت اولی روشن‌تر است، قال یضع یداه و یتوضأ ثم یغتسل هذا من ما قال الله تعالی ما جعل علیکم فی‌الدین من حرج. در این روایت دارد که دو تا دستش هم قذر است و به آب قلیل می‌رسد. هم آب قلیل در روایت آمده، هم حسنه است روایت. یکی اینکه آب قلیل بوده، دوم اینکه دو تا دستش هم قذر است. حضرت در اینجا می‌فرماید که دو تا دستش را در آب کند و دستش را اول بشوید و بعد غسل بکند که این خب ماجعل علیکم فی الدین من حرج است.

این هم آمدند استشهاد کردند بر اینکه منظور از این مطلب، عدم انفعال ماء قلیل است چون در خود روایت ماء قلیل آمده، بعد قذرتان هست در اینجا.

این قذرتان دو وجه می‌تواند داشته باشد:

یکی قذر به معنای نجس است، یعنی قذرشرعی ممکن است لحاظ شده باشد در اینجا. یک وقت ممکن است قذر، قذر عرفی باشد در اینجا، یداه قذرتان یعنی دستش کثیف است. و ما در روایت عدیده داریم که مستحب است که انسان دست خودش را قبل از وضو بشوید و آن قذارت را از بین ببرد بعد وضو بگیرد یا در غسل مستحب است که اول انسان قذارت را از بین ببرد بعد غسل بکند نه اینکه غسل موجب رفع قذارت بشود از این بدن چطور اینکه این امروزیها می‌گویند که غسل برای این است که بدن تمیز بشود، نه، غسل برای احیاء یک جنبهٔ معنوی و روحی در نفس است، برای این جهت است. اما اینکه این غسل موجب رفع قذارت بشود اصلاً این باطل است یعنی اگر نیت شما این باشد که هم غسل بکنید هم با آن غسل بدنتان را بشوئید، حالا یک دوش هم بگیرید من باب مثال و اینها...، اصلاً غسل باطل است دراینجا، فقط باید نیت غسل باشد. لذا مستحب است انسان قبل از غسل رفع قذارت بکند بعد آن غسل را انجام بدهد. لذا وقتی که این روایت روایت مبهم شد، حداقل می‌توانیم بگوئیم که این روایت مبهم است، اگر نگوئیم که این روایت تعارض با روایاتی دارد که دلالت بر انفعال آب قلیل می‌کند، این روایت ظهور دارد اصلاً در قذارت عرفیه، نه در قذارت شرعیه، حداقل روایت می‌شود مجمل و از این روایت، استفادهٔ عدم انفعال آب قلیل نخواهدشد. این هم یک روایت.

حالا بحث راجع به این جهات نیست. صحبت در این است که حالا این حرجیتی که مرحوم نراقی می‌فرمایند اصلاً با این روایات نمی‌خواند. این که فرض کنید من باب مثال یک مردی به یک آب قلیلی در طریق می‌رسد و یرید ان یغتسل منه، می خواهد غسل بکند و اینها و این خب چکار کند؟ دستش کثیف است آیا برود یک آب دیگر تحصیل کند؟ حضرت می‌فرماید که نه، با همین آب غسل کند ماجعل علیکم فی‌الدین من حرج، خب این اصلاً در اینجا نمی‌خواند، ما می‌توانیم در اینجا بگوئیم که این انائش در اینجا کثیف می‌شود، حضرت می‌فرماید که عیب ندارد حالا اگر انائت هم یک خورده کثیف شد، نه اینکه نجس بشود، اگر انائت هم یک خورده کثیف شد این حالا عیب ندارد فرض کنید که با آن غسل بکنی، نمی‌خواهد بروی حالا اول با این اناء دستت را بشویی بعد بروی دوباره از یک جا آب بیاوری که بخواهی غسل بکنی. یا اینکه مثلاً من باب مثال در مورد اجناس سوقیه، خب حضرت در اینجا او را امر به تأمل و تفحص نمی‌کنند یعنی وجوب فحص را از او در امتعهٔ سوقیه برمی‌دارد، می‌گوید وقتی که یک جبه‌ای گرفتی و نمی‌دانی این مذکی هست یا نه، حضرت می‌فرمایند که ماجعل علیکم فی‌الدین من حرج، دراینجا همه‌اش قائل به رفع حرج هست، در حالی که خیلی مهم نیست که خب حالا فرض کنید یک شخصی یک روز، دو روز، سه روز وقتش را بگذارد

و برود تحقیق کند که این پوست مثلاً از کجا تهیه شده، نحوهٔ بدست آوردنش چطوری بوده، کدام سلاخ خانه این را ذبح کرده، برود سراغ آن ذابحش، آیا آن ذابحش مسائل را مراعات کرده یا نه، بالاخره می‌تواند در عرض یک روز پیدا بکند این قضیه را، یک روز مثلاً اُرسیهایش[(پاشنهٔ کفشهایش)] را بکشد بالا و یا علی، راه بیفتد دنبالش و پیدا بکند، آقا بسم اللَه گفتی؟ نگفتی؟ روبه قبله بوده؟ شرائطش...؟ یعنی حضرت می‌فرماید که به همین مقدار هم باید صرف نظر بکنی.

ولی آنچه را که از مسأله در اینها بدست می‌آید این است که ما باید سراغ روایاتی برویم که یک حکم وجوب را در اینجا برداشته باشد، یا یک حکم حرمت را، یعنی یک حرمت ظاهری را آمده فرض کنید که لولا این مسألهٔ حرج، آمده برمی‌دارد، این روایات را ما باید بدست بیاوریم تا میزان حرجیت برای ما مشخص باشد. این مسأله است که خیلی از بزرگان را به اشتباه انداخته، آخر شما که دارید می‌گوئید که ماجعل علیکم فی‌الدین من حرج، این در اینجا خب در چه دایره‌ای است؟

اگر شما حرج را به معنی مشقت می‌گیرید، خب اصلاً تکلیف از کلفت می‌آید، کلفت هم یعنی مشقت ، خب یعنی در هرمسأله‌ای بالاخره یک مشقّتی هست. فرض کنید که صبح است آدم هم من باب مثال شب خوابش نبرده، شب تا صبح مطالعه می‌کرده، حالا موقع صبح خوابش گرفته، خیلی جای گرم و نرمی هم دارد و این حرفها، الحقُّ و الانصاف واقعاً مشقت دارد انسان بلند شود برود وضو بگیرد، حالا فرض کنید دستشویی هم آن طرف حیاط است مثل منزل آقای ...

حالا این بخواهد بلند شود برود وضو بگیرد خب واقعاً می‌بیند این مشکل است. یعنی این مشکل را هم شارع آمده برداشته؟! یعنی در هر قضیه‌ای و در هر تکلیفی من باب مثال ما بگوئیم این تکلیف دارای حرج و مشقت است و شارع این را برمی‌دارد! خب اگر این طوری باشد که اصلاً کل فقه از بین می‌رود، تمام تکالیف از بین می‌رود، این از یک طرف، از یک طرف ما می‌بینیم قطعاً مورد روایات آن تکالیفی که در حد طاقت انسان است، آن قطعاً نیست، یعنی آن اصلاً امتناع عقلی دارد، آن که خب هیچی، ما لایطاق است. آنی که هم [به اندازهٔ] طاقت انسان است یعنی با تمام شدن آن، طاقت انسان تمام می‌شود، آن هم از این روایات برنمی‌آید. مثلاً ما در روایاتی که داریم، یکی از روایات این است که اصلاً...

سوال: ...؟

جواب: نه، امثال این زیاد است، حضرت در مقام تأکید می خواهد بفرماید

سوال: ...؟

جواب: بله؟

سوال: ...؟

جواب: نه، مالایطیقون، اینکه می‌توانیم بگوئیم که اصلاً امتنای عقلی را برداشته یا اینکه آن مشقت خیلی شدیدی را که آن دیگر قابل برای تحمل نیست.

مثلاً فرض کنید همین روایت اشتراء جبّه، این اشتراء جبّه از سوق که ذکیه است یا غیر ذکیه؟خب در اینجا حرمت صلاة در لباس میته را می‌خواهد بردارد دیگر، چون انسان باید علم داشته باشد بر...، خب در اینجا حضرت دارد این وجوب فحص را برمی‌دارد و آن حرمت لباس را می‌آید با مسألهٔ سوق[(پاک بودن اجناس در بازار مسلمین)] برمی‌دارد یا

سوال: در مورد نجاسات که علم شرط است

جواب: بله؟

سوال: درمورد نجاسات که علم شرط است

جواب: کدام؟

سوال: در کل باب نجاسات، تا انسان علم نداشته باشد

جواب: خب اصل عدم تذکیه در اینجا جاری است

سوال: بحث زمانی می‌آید که ما علم داشته باشیم به نجاست

جواب: اصل عدم تذکیه در اینجا هست

سوال: اصل عدم تذکیه دربارهٔ سوق مسلمین که جاری نیست

جواب: خب همین، خب سوق مسلمین را چه کسی می‌گوید؟ خب حضرت همین را دارد می‌گوید، یکی از ادلهٔ سوق مسلمین- عرض کردم دیروز- همین است دیگر، یکی از ادلهٔ برای عدم تفحص در سوق مسلمین همین روایت است که می‌گویند.

سوال: یعنی این اصل عدم تذکیه باعث می‌شود که وجوب فحص بیاید

جواب: اصل عدم تذکیه باعث می شود وجوب فحص بیاید، و اصل عدم تذکیه باعث حرمت صلاة در این لباس می‌شود، بله این سوق مسلمین می‌آید این حرمت و این وجوب فحص را برمی‌دارد، قاعده‌اش این است دیگر.

آن وقت در اینجا مثلاً یک روایت دیگر هست که، مقدارش را من می‌خواستم عرض کنم که حضرت خیلی در اینجا قائل به توسعه شدند. البته خب در اینجا علماء و فقهاء فتوی دادند طبق همین بر عدم وجوب وضو در شتاء به نحوی که عادتاً مشقت داشته باشد بر یک شخص که بخواهد وضو بگیرد، مرحوم سید یزدی و اینها در عروه به این مسأله فتوی دادند و خیلی‌ها از متأخرین، همه قائل به عدم وجوب و اینها شدند، آنها هم از همین قضیهٔ حرج، این مطلب را بدست آوردند.

از مجموع این روایات، مثل روایت عبدالاعلی مولا ... قال اللَه تعالی ماجعل علیکم فی‌الدین من حرج فامسح علیه، بر آن مسح بکن. در اینجا این شخص ناخنش افتاده، حالا ظاهراً هم ناخن انگشت دستش بوده، چون خب در اینجا یک اشکالاتی وارد می‌شود بر اینکه اگر ناخن انگشت پا باشد خب می‌شود انسان به ناخن یک انگشت دیگرش مسح بکند، این اشکال ندارد، قاعدتاً باید ناخن انگشت دستش باشد که افتاده، حضرت می‌فرماید یک پارچه‌ای را برآن قرار بده، روی آن را مسح بکن و به جای اینکه آب بریزی با همان دستت روی آن پارچه بکش،

سوال: جبیره

جواب: بله، جبیره انجام بده.

خب این در اینجا می‌رساند اینکه دارد تعرف هذا و اشباهه من کتاب اللَه، اینکه حضرت در اینجا و درامثال ذلک می‌گویند این از کتاب اللَه فهمیده می‌شود، این در اینجا مسأله مسألۀ ضرر نیست که حالا مثلاً ضرری بخواهد متوجه باشد، این قضیه قضیۀ مشقت است. مشقت را می‌خواهد برساند. چون اگر مسألۀ ضرر و مرض و این حرفها بود، قطعاً آن شخص دیگر نمی‌آید سئوال بکند. اگر مثلاً وضو موجب بشود که من باب مثال این انگشتش سیاه بشود و بخواهند قطعش کنند، یا مثلاً ... بکند، این معنایش این است که مثلاً بخواهد این پماد را، این ضماد را بخواهد بردارد، مثلاً وضو با آن بگیرد دوباره مثلاً این را به جای خودش قرار بدهد یا اینکه روی همان مراره که هست بکشد. حضرت می‌فرماید نه، یک دستمالی بیانداز و روی همان دستمال مسح و اینها را انجام بده. از اینجا فهمیده می‌شود که در مسألۀ حرجیت حضرت دارد مردم را بر آن ارتکازات خودشان حمل می‌کند، مردم را دارد بر آن ذهنیتشان حمل می‌کند. حضرت دارد می‌گوید که چرا دیگر از من سوال می‌کنید؟! تعرف هذا و اشباهه من کتاب اللَه یعنی وقتی که کتاب اللَه که ماجعل علیکم فی الدین من حرج است، دیگر چه جای سوال دارد که بیایی سوال کنی؟ تعرف هذا و اشباهه من کتاب اللَه دیگر، دیگر چرا آمدی پیش من؟ این کار را انجام بده، امسح علیه، یعنی این امسح علیه نه به معنای یک حکم وضعی جعلی تاسیسی از ناحیۀ امام است و موضوعیت دارد، نه، حالا فرض کنید امسح علی المراره، اگر یک جور دیگر هم بود جور دیگرش را هم فرض کنید که من باب مثال انجام بده، آن اشکال ندارد. حالا اگر دو تا هم به هم پیچیده بودی، مثلاً روی آن هم می‌توانی مسح کنی و اینها یعنی...

سوال: چطور می‌شود به یک حکم تأسیسی

جواب : بله؟

سوال: چطور می‌شود به یک حکم تاسیسی رسید؟

جواب: ببینید! آخر حضرت می‌فرمایند تعرف هذا و اشباهه من کتاب اللَه، بر اساس ارجاع این به کتاب

اللَه بعد می‌گویند امسح علی المراره

سوال: ...؟

جواب: کدام؟

سوال: در همین مورد

جواب: چرا تبادر نمی‌کند؟ وقتی که[جبیره روی] یک انگشتش است، بجای یک انگشت به او بگویند تمام سر و صورت و اینها را تیمم کن؟ ...حالا فقط یک انگشتش جبیره دارد، شما می‌گویید تمام هیکلش را تیمم کند؟!

سوال: اگر بخواهیم استناد به عدم حرج بکنیم حرف ایشان حرف خوبی است، من هم به ذهنم می‌آمد

جواب: نه ببینید در...

سوال: ... بگوئیم رفع حرج به این است که من تیمم بکنم ولو بخاطر یک انگشت باشد

جواب: نه، من خیال نمی‌کنم...

سوال: چرا.

جواب: نمی‌تواند چنین چیزی به ذهنش بیاید الا اینکه...! ببیند وقتی که در وهلهٔ اول من بدانم که وضو بر من واجب است بعد آن وقت یک گوشهٔ خاص از این[انگشت مثلاً] به اندازهٔ فرض کنید چند سانتیمتر نمی‌شود وضو گرفت یک دفعه ذهن من تبادر به تیمم می‌کند یا اینکه برای این[(مقدار کم باید)] یک علاجی بکنم؟

سوال: خب برای همین که بخواهیم یک علاجی بکنیم چه بسا ذهنیت انسان این طورباشد که من اگر بخواهم روی این پارچه مسح بکنم، این مفید نباشد، طبق عادت است و توقیفی است.

جواب: خب همین

سوال: تیمم وضع شده در مواردی که نمی‌شود وضو گرفت

جواب: نمی‌شود وضو گرفت، آن بخاطر جنبهٔ کلیت وضو، نمی‌شود وضو گرفت اما به خاطر اینکه فرض کنید که می‌شود یک آبی روی آن محل کرد، اتفاقاً همین مطلب را هم مرحوم شیخ انصاری دارد براینکه، اتفاقاً یکی از اشکالاتی که شده به اینجا این است که خب ماجعل علیکم فی الدین من حرج از کجا مسح بر مراره از توی آن درمی‌آید؟

کلامی که مرحوم شیخ دارد این است که ما دو حکم داریم:

یک حکم امرار ید بر محل داریم.

یک حکم ایصال ماء الی البشره داریم.

وقتی که یکی از این دو حکم متعذر بشود حکم دیگر به جای خودش باقی است.

البته این قضیه قابل خدشه است و آن از این جهت است که اگر این روایت نبود آیا شما همین رامی‌فهمیدید؟ یعنی از ما جعل علیکم فی الدین من حرج همین را می‌فهمیدید یا الان به ضمیمهٔ ارتکازی که با روایت پیدا کردید دارید تقسیمش می‌کنید و منشعب می‌کنید که الان در اینجا دو حکم است؟ یک حکم امرار ید بر محل است که خب باقی است به جای خود. یک حکم ایصال ماء الی البشره است. خب این در اینجا از دومی متعذر می‌شود، اولی به حال خودش باقی است.

یعنی صرف نظر از چیز، اگر ما بخواهیم دقت بکنیم می بینیم که، وقتی که مولا امر می‌کند ما را من باب مثال به وضو و این حرفها، مثلاً صورت کامل است، این دست کامل است، آن دست کامل است، این پا کامل است، آن پا کامل است، فقط یک انگشت این وسط ناقص است. آیا آنی که اول تبادر می‌کند این است که فوری سراغ تیمم برویم، چون وضو نمی‌شود گرفت یا نه از اول به دنبال تَمَحُّلِ برای وضو می‌گردیم؟ غیر از اینکه فرض کنید اصل وضو متعذر باشد یا متعسر باشد، کدام را اول به ذهن تبادر می‌کنیم؟ اول دنبال این می‌گردیم که چاره‌ای برای آن بکنیم اگر چاره‌ای پیدا نکردیم می‌رویم سراغ تیمم و شاید همین قضیه است که آن طرف، تیمم اصلاً به ذهنش نیامده، آمده گفته چه کنم؟ یعنی این مسألهٔ تمحل برای توضأ است که آمده و این کار را کرده. آن وقت با توجه به این قضیه خب ما می‌بینیم اصلاً شارع خیلی آسان گرفته یعنی گفته خب بابا این معلوم می‌شود دیگر، عقلت را به کار بیانداز ببین چه کار انجام بدهی

سوال: حد تیمم کجاست؟ اگر ما مثلاً فرض کنیم که می‌خواهیم این اجزاء را در وضو یکی یکی مثلاً حسابرسی بکنیم این یک انگشت است، شما فرض کنید پنج تا انگشت است، آیا آن موقع تیمم می‌آید یا باز جبیره است؟

جواب: ببینید اگر ما حتی با یک دست بتوانیم وضو بگیریم یعنی یک دست این را می‌شوید، بعد با همین دست، خودش خودش را می‌شوید

سوال: یا به صورت...

جواب: یا به صورت ... ،

ما این را می‌گوئیم: اگر زمینه زمینه‌ای بود که شما توانستید با یک دست خودتان را بشوئید، در آنجا وضو بگیرید، اگر نتوانستید، مثلاً فرض کنید باید از توی آب بردارید، آنجا می‌گوییم برو تیمم کن. یعنی حضرت در اینجا نیامده قضیه را مشخص بکند که حتماً در اینجا امسح علی المراره، امسح علی المراره درصورتی است که یک انگشت[شما جبیره] است، تو با چهار انگشت دیگر می‌توانی [وضو را بگیری]

سوال: حالا...

جواب: اجازه بدهید

سوال: حالا در آنجایی که شما پنج تا انگشت را[دارای جبیره] تصور می‌فرمایید اگر قضیه بخواهد نظیر اینجا باشد که ...

جواب: یعنی حکم اولی می‌رود روی وضو، آیا می‌توانی شما با یک دست وضو بگیری؟ شیر آب است که فرض کنید که با این وضو می‌گیری و با این دستت را زیر شیر می‌بری اگر...

سوال: ... کجا را می‌فهمد؟

جواب: وضو را می‌فهمد. وضو را می‌فهمد دیگر. چون مورد موردی است که می‌تواند وضو بگیرد

سوال: اگر ما لاحرج را داشته باشیم آن کسی که یک دستش واقعاً اینجوری است نه یک انگشتش

جواب: آقا لاحرج که معنایش این نیست که [حتی کسی] از جایش هم تکان نخورد

سوال: ما جعل علیکم فی الدین من حرج، آنجا انصافاً ذهن بیشتر به سمت تیمم می‌رود

جواب: شما یک شیر آب را باز کنی برایت حرج است؟ یک شیر آب را باز کنی دستت را زیرش بگیری این حرج است؟

سوال: بله، چون یک دست دارد

جواب: خب یک دست داشته باشد نمی‌خواهد که بمیرد!

سوال: ...؟

جواب: می‌خواهد دستش را بگیرد زیر شیر آب

سوال: یک انگشت اگر باشد این انگشت را می‌گذارد کنار

جواب : خب

سوال: اما این پنج تا انگشت است

جواب: پنج تا

سوال: یک دست است

جواب: نمی‌گویم که بابا قطع کند دستش را! یک دانه

سوال: در این صورت...

جواب: دستش را می‌کند در یک کیسه نایلون، این سرش را می‌بندد بعد با این دست، قشنگ وضو می‌گیرد، این دست را هم می‌گیرد زیر شیر، این کجایش حرجی است؟

سوال: با در نظر گرفتن حکم تیمم

جواب: نه، نه، نه، آن حکم تیمم در طول این است نه اینکه در عرض این است، یعنی اگر نتوانست

انسان وضو بگیرد يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا قُمْتُمْ إِلَى اَلصَّلاٰةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى اَلْمَرٰافِقِ وَ اِمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى اَلْكَعْبَيْنِ وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضىٰ أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ اَلْغٰائِطِ أَوْ لاٰمَسْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ مٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿المائدة، ٦﴾

سوال: خیلی خب آن وَجَد ماء را معنی می‌کنند می‌گویند چه بسا وجدان ماء هست ولی قابل استفاده برای ما نیست

جواب: بله درست است

سوال: مثل اینکه روی زمین است یا این باید...

جواب: خب این همان است که من گفتم، باید تیمم کند

سوال: خب

جواب: می‌گویم الان شیر دستشویی باز است شما دستت را هم می‌توانی بگیری زیرش

سوال: خیلی خب پس اگر وجدان ماء را شما در آنجا لحاظ می‌کنید در اینجا هم که الان این یک دستش از کار افتاده، وجدان ماء برایش نیست در واقع ولو اینکه آب در اینجا هست، الان باید تیمم بکند چنانچه که...

جواب: نفهمیدم! این چه شد؟

سوال: این فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً را می‌گویند یک وقتی هست که آب وجود ندارد، آبی برای وضو نیست

جواب: خب

سوال: یا یک وقتی آب هست شما نمی‌توانید استفاده بکنید

جواب: خب ما می‌گوئیم الان آب هست و ما استفاده هم می‌توانیم بکنیم، شیرآب باز است، هم آب وجود دارد و ما هم می‌توانیم استفاده بکنیم[(یعنی دستمان را زیر شیر آب بگیریم)]، بله اگر آب باشد روی زمین، نتوانیم، حرف شما درست است.

لذا ما همین را می‌گوئیم، می‌گوئیم حضرت در اینجا آمده احاله داده مسأله را به ارتکازات عرفی، یعنی گفته شما وقتی که با یک مسأله برخورد کنید من هم زنده نباشم(مُرده باشم)من که امام هستم، شما چه می‌کنید؟ خب می‌بینید دو مورد است، یک مورد ما نمی‌توانیم آب را برداریم، یک مورد می‌توانیم. آن موردی که نمی‌توانیم...

سوال: ... یعنی چه یک عضو از اعضاء باشد، معذور باشد...

جواب: آقا آن مریض بوده

سوال: خیلی خب آن تمام هیکلش مریض بود آمدند

جواب: ضرر داشته برایش

سوال: آن هم اتفاقاً یک موردی بود که...

سوال: ارتکاز اول به تیمم نمی‌رسد دیگر که غسلش دادند

سوال: نه، نه، نه، حضرت استدلال می‌کنند. حضرت در ادامه می‌فرمایند ماجعل علیکم فی الدین من حرج

جواب: خب حرج، حضرت ... فرمودند اول که نگفتند

سوال: خیلی خب، ببینید دقیقاً شاهد مثال مثل همین جاست. آنجا هم استشهاد کردند به ماجعل علیکم فی الدین من حرج چرا که این مریض بود، تمام بدنش مریض بود

جواب: خب این هم یک تکه اش مریض است

سوال: نه مسأله مسألهٔ غسل بود. اینجا هم همین طور است. آنجا حضرت می فرمایند چرا تیممش ندادند؟ اینجا هم قاعدتاً ذهنیت ما عود می‌کند که تیمم کن، چرا نمی‌گویند وضوی جبیره بگیر؟

جواب: کجا ذهنیت می‌رود؟ وقتی که شما با یک عضوتان می‌توانید وضو بگیرید، یک وقتی دکتر به شما می‌گوید آقا اصلاً اصل وضو برای شما ضرر دارد، آب به اینجا بخورد آبسه می‌کند و چرک می‌کند و باید عضو را قطعش کرد، هیچ وقت ذهن به وضو نمی‌رود. یک وقتی نه، این نمی‌گوید باید قطعش کرد، می گوید حالا ضرر دارد شما می‌توانید مُتَمَحِّل بشوید، تَمحُّل کنید، می‌توانید پارچه‌ای رویش بیاندازید، قشنگ همین وضو را می‌گیرید با این...

سوال: اینجا بفرمائید یک کیسه بکند تنش از روی کیسه آب بکشد روی تن، اتفاقاً این مطلب در غسل است در تیمم که نیست

جواب: در کجا؟

سوال: در همان غسل. چرا حضرت در آنجا می‌گوید ماجعل علیکم فی‌الدین من حرج؟ چرا تیممش ندادند؟

جواب: آن اصلاً موقعیتش یک چنین موقعیتی بود

سوال: آقا چه فرقی می‌کند؟

جواب: این آقاجان مریض بود

سوال: چه انسان جزء بدنش کسالت داشته باشد چه کل بدنش

جواب: بابا آنی که اصلاً رو به قبله خوابیده با آن کسی صاف صاف دارد در خیابان راه می‌رود یکی است؟

سوال: رو به قبله نبوده

جواب: چرا آقا مریض بوده.

سوال: بر اثر...

جواب: پیچیدنش، پیچیدنش بردنش لب چشمه غسلش دادند و آوردنش، روایت را نگاه کنید، تو سرما بردند، مُرد!

سوال: خب هوا سرد بود

جواب: پیچیدنش

سوال: عذرش سرما بود کسالت هم نبود

جواب: چرا آقاجان مریض بود، پیچیدنش توی یک ملحفه بردند غسلش دادند آوردند والا بله اگر یک حمام چهل درجه حرارت داشت حضرت نمی‌گفت که برود تیمم کند. مورد تا مورد داریم. شما فرض کنید آنجایی که چهل درجه سرما است، آب هم پیدا نمی‌شود، یک کیلومتر راهش ببرند، یک کیلومتر بیاورند، این وسط راه نمیرد...! اگر خر باشد می‌میرد چه برسد به اینکه آدم باشد، لذا حضرت در اینجا اینها را توبیخ می‌کنند می‌گویند مگر شما عقل ندارید؟! مگر عقل ندارید؟! یعرف هذا من کتاب اللَه

سوال: یعرف هذا من کتاب اللَه اعم از تیمم و جبیره است

جواب: خب همین

سوال: پس اگر نگوئیم ...

جواب: در وهلهٔ اول اگر من باب مثال شخص مریض باشد یا یک عضو مریض باشد، فرض کنید که اصلاً یک انگشت نداشته باشد، این فرد باید همیشه تیمم کند؟

سوال: با در نظر گرفتن حکم تیمم فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً

جواب: به فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً چه[ربطی دارد؟]

سوال: فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً

جواب: آقاجان شما چرا انکار بدیهیت می‌کنید؟ ...

اللَهم صل علی محمد و آل محمد